

حافظ ام در مجلسی ...

حما حافظ به حافظ مخلص می کند

سید حسن امین

۱- مدخل

شاعران بزرگ دیده نمی‌شود و به همین دلیل، شاید بتوان گفت که حافظ از محدودهٔ هویت تاریخی خود به عنوان یک شاعر ماهر و عاشق صادق قرن هشتم هجری فراتر رفته و شعر او در ذهنیت ایرانیان به مثابهٔ «لسان الغیب» (از منظر آگاهی فردی) و «رند» (از منظر آگاهی اجتماعی)، وجدان جمعی و گروهی ایرانیان را منعکس می‌کند.

حافظ، این محبوب‌ترین و پرجاذبه‌ترین شاعر فارسی زبان برای اکثریت ایرانیان، به باور من دارای دو چهرهٔ کاملاً متفاوت است. چهرهٔ ساده‌اش، همان هویت تاریخی او به عنوان یک شاعر، ادیب، منتقد و متفکر ایرانی قرن هشتم هجری در روزگار آل مظفر است و چهرهٔ پیچیده و پرجاذبهٔ او آمیزه‌ای از روح پرشور یک عاشق دلخسته، آزادگی و بی‌پروایی یک رند عالم سوز و ذهنیت خلاق یک شاعر اندیشمند و متفکر منتقد است. به تعبیر دیگر شعر حافظ را از یک سوی می‌توان در حوزهٔ عام زمانی و مکانی تاریخ عصر حافظ و از سوی دیگر از جهت خلاقیت ادبی و هنری خاص چهره‌های نمادین «رندانه» حافظ یعنی پیام‌های پر رمز و راز و یونیورسال‌اش در حافظه‌ی جمعی متحول ایرانیان بررسی کرد. این است که در پژوهش حاضر، ما نخست حافظ را از منظر تاریخی شناسایی می‌کنیم و سپس به خلاقیت فردی و

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (۷۱۵ - ۷۹۲ هـ) برترین غزل سرای پارسی زبان و یکی از بزرگترین شاعران و متفکران ایران بلکه پرجاذبه‌ترین شاعر ایرانی همهٔ اعصار است. البته این سخن به معنای آن نیست که رتبت و مقام حافظ از همهٔ شاعران فارسی زبان در همهٔ زمینه‌ها برتر است. چه، فردوسی و سعدی هر کدام به دلایلی «شاعر ملی» ایران شمرده می‌شوند و مولوی و خیام به جهت اندیشه‌های انسانی و یا سلوک عرفانی خاص خود، آثاری جاویدان در سطح جهانی آفریده‌اند. از این جهت هر کدام از این بزرگان، به دلیل ویژگی‌های اندیشه، دریافت، پیام و سبک سخن، منحصر به خود اند و با یک دیگر قابل مقایسه نیستند. به عبارت دیگر، هر گلی، در گلستان ادب فارسی، بویی دارد و هیچ شاعر بزرگی جای شاعران بزرگ دیگر را نمی‌گیرد. با این همه، تأثیر حافظ بر ذهن و زبان و فرهنگ ایرانی - به ویژه در نسل‌های اخیر به شهادت پرفروش‌ترین و پرخواننده بودن دیوان او - بیش از هر شاعر دیگر است. گویی در «صدای سخن» و پیام‌های عاشقانه، عارفانه و رندانهٔ حافظ، نوعی جاذبهٔ جادویی و افسون‌آمیز برای ایرانیان نهفته است که منحصر و مختص غزلیات حافظ است. این پیام ویژه برای فارسی‌زبانان که تا سر حد تفأل به دیوان حافظ قبول عام یافته است، در آثار دیگر



شماره‌ی ۲ - اردیبهشت ۱۳۸۳

حافظ



HAFEZ MONTHLY

ویژگی‌های ذهنی و فکری او - به مثابه شاعری فراتر از مرزهای زمینی و زمانی - می‌پردازیم.

۲- چهره تاریخی حافظ

۱-۲ کلیات: حافظ شیرازی، شاعر قرن هشتم!

چهره تاریخی حافظ، در این خلاصه می‌شود که نام و لقب او شمس‌الدین محمد و نام پدرش بهاء‌الدین و نام استادش قوام‌الدین عبدالله بوده است. هویت او در مقدمه محمد گلندام^۱ بر دیوان حافظ «مولانا الاعظم السعيد المرحوم الشهيد، مفخر العلماء، استاد نحاریر الادبا» وصف شده است.

هویت تاریخی و فرهنگی و پایه و مایه حافظ را از جهت علمی و اجتماعی از همین عناوین و القاب تا حدی می‌توان دانست. کافی است که «مولانا» را در «ردیف» مشهورترین «مولانا»های فرهنگ ایرانی یعنی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) - بزرگترین عارف ایرانی همه اعصار - بگذاریم و از این رهگذر مولویت (مرتبه تحصیلات علمی و کمالات رسمی) حافظ را بشناسیم. چنان که خود او نیز در مقطع غزلی به همین مولویت خویش چنین اشاره کرده است:

ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد

کاشفته گشت طرّه دستار مولوی
عنوان عام «مولانا» در متون دیگر به «خواجه» که آن نیز مفهوم معادل «مولانا» به فارسی به معنی «بزرگ، صاحب، سرور، خداوند» است^۲ (و به همین دلیل به مولانای رومی «خداوندگار» و به عبیدالله سمرقندی «خواجه‌ی احرار» هم گفته‌اند) تغییر یافته است.^۳ باری، در مقدمه گلندام، سعادت پناهی و عزت و حرمت اجتماعی حافظ، از عنوان «السعيد» و رحمت مآبی و عاقبت خیری او، از عنوان «المرحوم» پیداست. اما عنوان «الشهيد» به چه معنی است؟ می‌دانیم که حافظ به درجه «شهادت» نرسیده است و از ماده تاریخ منظوم مرگ او که در دسترس است، پیداست که «فرید دهر شمس‌الدین محمد شهید نشده است:

به سال باء و صاد و ذال ابجد

ز روز هجرت میمون احمد

به سوی جنت اعلی روان شد

فرید عهد، شمس‌الدین محمد^۴

بنابر این به نظر می‌رسد که معنای «شهید» در این مقام «صاحب شهادت» (یعنی دارنده گواهینامه و جواز و تصدیق علمی) باشد. عبارت «مفخر العلماء» به خوبی روشن می‌کند که حافظ در سلک عالمان و دانشمندان عصر خود - اما نه از جمله فقیهان رسمی یا حکیمان مدرسی یا مشایخ خانقاهی - بوده است و عبارت «استاد نحاریر الادبا» می‌رساند که او به روزگار خویش «استاد استادان ادب» شمرده می‌شده است.

آری، عنوان عام («خواجه» / «مولانا»)، لقب («شمس‌الدین»)، نام («محمد») و سرانجام شهرت و تخلص حافظ همه بیانگر هویت تاریخی اوست. «شمس‌الدین» لقبی معهود و معتاد در ایران پس از اسلام است و «محمد» متداول‌ترین و معمولی‌ترین نام همه مسلمانان جهان به احترام پیامبر است.

۲-۲ وجوه اشتها و تخلص به حافظ

در معنی و مفهوم «حافظ» که تخلص خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی است، دو وجه بر شمرده‌اند که هر دو موجه است: یکی آن این «خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی»، کل قرآن را حفظ بوده است و دوم آن که وی خواننده و خوشخوان و خوش آواز بوده است.

وجه اول، که جهت تخلص کردن او به حافظ، ویژگی حافظ قرآن بودن اوست، اولاً، به این دلیل است که جامع دیوان حافظ (محمد گلندام؟) گوید که حافظ «به واسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کشاف و مفتاح و مطالعه‌ی مطالع و مصباح... به جمع اشعار غزلیات نپرداخت.»^۵ ثانیاً، اطلاق عنوان «حافظ» به شمس‌الدین محمد به دلیل «حافظ قرآن بودن» وی به استناد ابیات متعددی از اشعار خود او قابل توجیه است. چنان که حافظ نه تنها قریب سیصد و پنجاه (۳۵۰) بار به آیه‌های قرآن و خود قرآن در اشعارش اشاره دارد، بلکه چند جا به حافظ القرآن بودن خود، تصریح می‌کند:

ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری
یا آن که:

ز حافظان جهان، کس چو بنده جمع نکرد

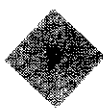
لطایف حکما با نکات قرآنی

عشقت رسد به فریاد، گر خود به سان حافظ

قرآن ز سر بخوانی در چهارده روایت

این هر سه بیت هر کدام به نوعی از حافظ‌القرآن بودن سخن می‌گویند. اولی می‌گوید که حافظ، قرآن را «در سینه» داشته است، دومی می‌گوید که از «حافظان» قرآن بوده است و سومی می‌گوید که قرآن را «از بر» می‌خوانده است. پس وجه اشتها و تخلص شمس‌الدین محمد شیرازی به «حافظ» همان «حافظ قرآن» بودن اوست.

وجه دوم، یعنی آن که خوش آوازی حافظ موجب تخلص او به حافظ شده باشد، نیز قابل توجیه است. زیرا که اولاً، در منابع و متون کهن فارسی از جمله تاریخ سیستان عنوان حافظ برای آواز خوانان به کار رفته است. این استعمال در طول حیات حافظ و بلکه تا اواسط قرن نهم هجری برای آوازخوانان و موسیقی‌دانان در حوزه تمدنی ایران معمول و معتاد بوده است، چنان که کمال‌الدین





تدریس و «روخوانی» یا خوش خوانی قرآن و آواز خوانی آن، یا به تعبیر دوست و همدرس اش محمد گلندام «محافظة درس قرآن» بوده است. به عبارت دیگر حافظ، قرآن را به تمام حفظ داشته است، آن را هنرمندانه بر اساس قواعد علم قرائت و تجوید به آوازی خوش و آهنگی دلنواز می خوانده است. النهایه، در صورتی که وجه تخلص او را به حافظ به دلیل آواز خوان بودن او بدانیم، شغل او منحصر به خوش خوانی قرآن نبوده است و در مجالس طرب نیز به آواز خواندن می پرداخته است. چنان که تا همین اواخر هم، بسیاری از شاعران، گویندگان و آواز خوانان قدیمی در مراسم رسمی و مذهبی (به ویژه مراسم سوگواری) به خواندن قرآن و متون دینی و اخلاقی و در مجالس طرب و شادی (به خصوص در مراسم نامزدی، عروسی، جشن تولد، بازگشت از سفر و...) به خواندن اشعار طربناک می پرداختند و به علاوه، بسیاری از ایشان رونق بخش محافل دوستانه و میهمانی های خصوصی بوده اند. چنان که محمد گلندام، دوست و همدرس حافظ، از آن مجالس و محافل چنین یاد می کند و در حق خود او (یا اشعار او؟) چنین می گوید:

«سماع صوفیان بی غزل شورانگیز او گرم نشدی و مجلس می پرستان بی نقل سخن ذوق آمیز او رونق نیافتی.»^۷

قول بالا، قابل دو تفسیر است: یکی آن که خود حافظ در «سماع صوفیان» به خواندن «غزل شورانگیز» و در «مجلس می پرستان» به نقل «سخن ذوق آمیز» مبادرت کرده باشد و دیگر آن که در غیاب حافظ، دیگران شعر او و سخن او را خوانده باشند. در اینجا، تفسیر نخست به واقعیت نزدیک تر می نماید، چرا که مهم تر از قول محمد گلندام، تأیید خود حافظ از حضور گاه گاه اش در خلوت دوستان جانی و «محفلی» دُردی کشان پنهانی است که باید با «صنعت» و راه گم کردن هوشیارانه و زرنگی رندانه از چشم «خلق» نامحرمی که حافظ را در «مجلس» عام عوام به عنوان «حافظ» قرآن می شناسند، پوشیده بماند:

حافظم در مجلسی، دردی کشم در محفلی

بنگر این شوخی که چون یا خلق صنعت می کنم^۸
پس باید قبول کرد که شمس الدین محمد شیرازی به تعبیر خودش «حافظ شهر» (درست مانند «واعظ شهر» یا «صوفی شهر» که در تعبیرهای حافظ آمده است) بوده است و در بعضی مجالس «محافظة قرآن» به عنوان حافظ قرآن شرکت می کرده و در بعضی محافل هم، دور از چشمان مردم، اشعار و ترانه های طربناک را مستانه و هنرمندانه با آواز خوش و برای دوستان دُردی کش خویش می خوانده است.

اینجا چند نکته، قابل توجه است. نخست، این که شیوهی تحصیل و درس خواندن حافظ، ناگزیر همان شیوهی موجود تحصیل در مکتب و مدرسه بوده است که از یاد گرفتن الفبا و قرآن

عبدالقادر بن غیبی حافظ مراغی (۷۵۴-۸۳۷) که به تعبیر علامه تهرانی در التریمه ذیل عنوان «الموسیقا» در موسیقی ماهر بوده و چندین کتاب در این زمینه تألیف کرده است، به حافظ مشهور بوده است.^۹

ثانیاً از اشعار خود حافظ پیداست که او «خوش آواز» و «خوش لهجه» و «خوش خوان» بوده است: ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت:

غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم

* * *

دلیم از پرده بشد، حافظ خوش لهجه کجاست
تا به قسول و غزلش، ساز و نوایی بکنیم

* * *

سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم

* * *

غزل سرایی ناهید، صرفه ای نبرد
در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

* * *

غزل گفتی و دُر سفتی، بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند ملک عقد ثریا را
پس می توان نتیجه گرفت که شغل شاغل حافظ، متن خوانی،



در مکتب شروع و به خواندن تفسیر و حدیث و فلسفه و کلام و فقه در مدرسه‌های دینی خاتمه می‌یافته است. دوم این که، عنوان عام «حافظ» نیز در عصر حافظ (همانند عناوینی چون مولانا و شیخ و خواجه یا واعظ) و محدث و قاضی البته مختص و منحصر به خواجه شمس‌الدین محمد نبوده است،^۹ بلکه همچنان که در هر شهر چندین واعظ می‌بوده است، در هر شهر ده‌ها و شاید صدها «حافظ القرآن» و «حافظ الحدیث» می‌زیسته‌اند. به هر ترتیب، قول راجح آن است که شهرت شمس‌الدین محمد شیرازی به حافظ از جهت حافظ قرآن بودن اوست و نه از جهت حافظ حدیث بودن که در عرف اهل درایت به کسی اطلاق می‌شود که صد هزار حدیث متناً و اسناداً حفظ کرده باشد. باز سند دیگر بر حافظ قرآن بودن او که گفته است: «هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم»، این بیت است:

عشقت رسد به فریاد، ور خود به سان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چهارده روایت
در مصرع دوم این بیت، حافظ، تصریح می‌کند که قرآن را در «چهارده روایت» از حفظ داشته است. توضیح آن که پس از جمع آوری قرآن در عصر عثمان، چون متون مکتوب، فاقد اعراب و نقطه و سجاوندی بود، قرائت‌های بسیار متفاوتی از قرآن ممکن بود. سرانجام اهل سنت، خوانش‌های معتبر و مقبول را به قولی در هفت و به قولی در ده و به قول دیگر در چهارده روایت منحصر کردند. معتبرترین خوانش‌ها، هفت قرائت است یعنی قرائت نافع، ابن کثیر، عاصم، حمزه، کسائی، ابوعمره، ابن عامر که به آنان «قراء سبعة» می‌گویند و بسیار معروف‌اند و همه‌ی قاریان قرآن و متخصصان علوم قرآنی با قرائت آنان آشنایند، اما علاوه بر آن «قراء سبعة» هفت قرائت دیگر هم وجود دارد که به نسبت مهجور و غیر مشهورند و آن‌ها عبارت است از قرائت‌های خلف، یعقوب بن اسحق، ابوجعفر، حسن بصری، ابن محیسن، یحیی بن مبارک، شنبودی که جمعاً چهارده قرائت می‌شود و به آن‌ها «قراء اربعه عشر» می‌گویند. بنابراین از یک سوی، تعبیر حافظ از «چهارده روایت» ممکن است اشاره به همین روایت‌های «قراء اربعه عشر» باشد. از طرف دیگر، می‌دانیم که از هر کدام از قراء سبعة هم دو روایت مختلف از سوی دو راوی متفاوت نقل شده است، مثلاً روایت نافع، یکی از طریق قالون و یکی از طریق ورش بوده یا روایت عاصم، یکی از طریق حفص و دیگری از طریق ابوبکر بن عیاش بوده است، بنابراین، هفت زوج روایت از این قاریان هفت‌گانه، جمعاً چهارده روایت مختلف می‌شود و مقصود حافظ از «چهارده روایت» ممکن است جمع همین قرائت‌های دوگانه از هفت قرائت مختلف قراء سبعة باشد.

اینک به تفسیر عارفانه‌ی همین بیت حافظ «قرآن ز بر بخوانی در چهارده روایت» می‌پردازیم و می‌گوییم که این شعر را

دو گونه می‌توان خواند و تفسیر کرد:

اول این که با تأکید بر واژه‌ی «گر» (اگر) در مصرع اول بگوییم: عشقت رسد به فریاد، گر خود بسان حافظ
قرآن ز بر بخوانی، در چهارده روایت
یعنی: عشق به فریادت خواهد رسید، مشروط و منوط به این که قرآن را از حفظ در چارده روایت بخوانی. در این خوانش، شرط این که کسی به حریم عشق دست یابد، این است که قرآن را به چهارده روایت بخواند.

دوم این که اولاً بر واژه‌ی «عشق»، و نه واژه‌ی «گر» تأکید کنیم و ثانیاً، به جای «گر»، «ور» بخوانیم و بگوییم:
عشقت رسد به فریاد، ور خود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی، در چهارده روایت
یعنی این که با تأکید بر واژه‌ی «عشق» بگوییم: تنها عشق به فریادت خواهد رسید و نه چیز دیگر، و اگر چه که حتی مثل حافظ قرآن را با چهارده روایت هم حفظ داشته باشی. به عبارت دیگر، در این قرائت دوم، حافظ می‌خواهد بگوید: اگر هم کسی مثل خود او قرآن را با چهارده روایت از حفظ بخواند، باز این حافظ‌القرآن بودن سودی برایش ندارد، بلکه آن چه او را نجات می‌دهد، عشق است و بس.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- جامع دیوان حافظ که ظاهراً بعدها به محمد گلندام معروف شده است، دوست و هم‌مدرس حافظ است و مقدمه‌ی او بر دیوان حافظ تنها منبع قابل اعتمادی است که از عصر خود حافظ بر جای مانده است.
- ۲- ر.ک: فرهنگ فارسی دکتر محمد معین.
- ۳- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح زندگانی مولانا، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۵
- ۴- مقدمه محمد گلندام بر دیوان حافظ، چاپ قزوینی و غنی.
- ۵- دیوان حافظ، چاپ قزوینی و غنی، ص
- ۶- کتاب‌های حافظ مراغه‌ای در موسیقی که همه به فارسی نوشته شده‌اند، عبارتند از: جامع الالحن، زبده الادوار، ساز چینی، کنزالالحن و مقاصد الالحن. (الذریعه، ج ۲۳، صص ۲۵۷-۲۵۸ ش. ۸۸۷۹). مهم‌ترین کتاب او همان جامع الالحن (ساخته ۸۱۸ ق) است که در ۱۳۷۲ ش. به همت سید محمد تقی بینش از سوی پژوهشگاه چاپ شده است.
- ۷- مقدمه محمد گلندام، دیوان حافظ، چاپ قزوینی و غنی، ص «قه»
- ۸- امین، سید حسن، «تحقیقی در دیوان حافظ شیرازی» هوخ (به مدیریت دکتر رستم صرفه)، سال ۲۶، شماره (۱۳۵۴)، صص ۲۳۳-۲۴۳
- ۹- ر.ک. جنید شیرازی، شمس‌الآزار، تهران، ۱۳۲۸، ذیل شرح حال کثیری از فضلالی شیراز در قرن هشتم و نیز تاریخ سیستان، چاپ محمد تقی بهار.
- ۱۰- نقطه و اعراب در زمان حجاج بن یوسف ثقفی (والی عراق) به خط تازی وارد شد، ر.ک. ابن ندیم، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، چاپ دوم، با تجدید نظر

